

و احکام نجومی بدینصیافت نمود در یکی از سنوات رودخانه فرات
 طغیان نمود و باین سبب نهر حسینیه که بارض اقدس می آمد خراب
 و در تابستان آب از آن نهر کاستن گرفت تا بالمره منقطع گردیدند و آن
 وسکنه از قلت آب در رحمت بودند و تنقیه و تعمیر آن نهر را مبلغی خطیر است
 تا آبی برومی کار آید آقا محمد باقر و فضلای دیگر او را تکلیف سفر بسند و ستان
 نمودند که از اخیار این دیار در باب تعمیر نهر و بعضی اماکن دیگر از روضه
 عرش و زجرات که بسبب اندر سس از هم ریخته بود استمداد نماید سبب
 الاستدعای فضلای حقایق آگاه و طلباء رضات الله و داع آن اماکن
 عرش اشعیاه نموده وارد بصره گردید و از انجایی یکی از چهارات کلکته که
 در امر چهارانی لایق و در معارضه با بکر ذخار و لوازم خرم و احتیاط
 هنگام طوفان و تلاطم با استقلال فائق اندسوار شده به معنی عبور و از آنجا
 کلکته که بندر بنگاله است فرو آمد محمد رضا خان شیرازی ملقب بمظفر جنگ
 از اولاد محمد نادی خان حکیم الممالک که از اعیان ایران و احذق حکما
 زمان بود و در آن اوقات ریاست بنگاله از جانب انگلیس و مخصوص
 و در مرشد آباد که ششتری کلکته و تقریباً است و بود قیام ششتر آمدن
 او مطلع شده کس به استقبال فرستاده بهر شد آباد طلب نمود بعد از وصول

بان بلده خان معظم الیه مقدم اورا با کرامت لقمی نموده در خانه خود نگاه
 داشت اما آن بزرگوار از بسببی که اولین بندری است از بنا در این
 سامان از ملاحظه اوضاع و اطوار و طرز معاشش و وضع رفتار این مردم
 که بغایت ناهنجار و مشابهتی با اوضاع هیچیک از اقایلیم ندارد از این سفر
 و مهاجرت از آن ماکن ملائیک پاسبان بغایت متاسف و پشیمان و لذ
 انجام مطلبی که داشت نیز مایوس گردید موسم دریا گذشته بود و از برای
 برگشتن انتظار موسمی دیگر بایست کام و ناکام شش هفت ماه ببرد آباد
 اقامت نمود و در طرف ایام اقامت بیشتر از حالات مردم این کشور
 استحضار بهرسانید و دانست که ازین مردم ارتکاب اینگونه امور خسیه
 بغایت دشوار و امریست محال محمد رضا خان اورا با نذن بنگاله و بمبها برت
 خویش تکلیف و در آن باب مبالغه نمود و مقبول نیفتاد نه ماه مدت اقامت او
 به بنگاله کشیده نمود و بسبب روایتی و هوای گلگته و بنگاله که در صدر
 این رساله شمه از آن رقم زد کلمک بیان گشت بیماری حله و جرب
 که از خواص آب و هوای آنجا است عارضات مبارکش گردیده ببند
 بو شهر که رسید شدتی تمام داشت تمام بدن را عارضش فرو گرفته دمی ترا
 و آرامنداشت سه چهار کس خدمه بخار و نذن بدن موم بودند و آنقدر

بقوت میخارند که منجر بعش میشد خواب و خوراک بالمره کنار هر کس بود
 و تمامی اوقات به بیقراری میگذاشت بجهت معالجه از بندر بو شهر بصوب دای
 الا فاضل شیراز که باطافت آب و هوا ممتاز است عطف عنان نمود و
 در آنوقت شیراز تنگناه سلاطین ندیده و آنقدر از هر فرقه دانشمندان و
 مستعدان ارباب صنایع و در آن شهر مجتمع بودند که بیرون از حیطه شمار است
 از آنجمله بود حکیم دانشمند با فرهنگ میرزا محمد نصیر طبیب اصفهانی که
 سرآمد فضلای نامدار و اصدق حکمای والایان و در خدمت پادشاه
 و ارکان دولت تقریبی تمام و در کارهای باقی تمام داشت در فن طبابت
 از کلک روانی و روشن بینای موسوی پیدا و از دم جان بخشش اعجاز
 سیحی بود و از برادر مهر و در حق او شنیدیم که آنچه در او صاف
 حکمای سلف در کتب سیر نوشته اند در او بود مشنوی الهی که بر تبحر و استعداد
 او گواه و در میان مستعدان و مخوران شهرتی عجیب دارد بغایت سنجید
 و در و مندان گفته شده است از اطناب اختر از کردم درین و جزیره
 ثبت کردم و الا ناظران اموجب و جدگشتی القصه میرزای مکرم بمعالجه
 او پرداخت و امر بوردیش نمود و در حق تمام از آن مرض شفا بخشید و تا در آن
 شهر بود با میرزای موصوف اینس و جلسین و طبر اوقات در منزلت و منازل

و گشای تفریح بسیر بر دند کلیات طب را از آن هیچ عهد استفاوه نموده تا
 تکمیل آن علم شریف نمود بعد از صحت کلی از حای حنان بصوب ارض
 اقدس نموده سکنی گزید پس از چند سال بغرم طواف حرمین روانه حجاب
 و بان سعادت عظمی نرسیده و زکریه شریف مکرر ابا او مودتی تمام بهم رسانید
 بتکلیف او یکسال تمام کاهبی در مکه معظمه و کاهبی در مدینه منوره و کاهبی
 در طایف که بخوبی آب و هوا در آن نواح شتهار دارد با شرف بسیر
 و کامیاب بود و از شریف نیکو خدقیهای بسیار نسبت بان بزرگوار عمل
 آمد پس از انجام مرتبه بعد اولی و گزیده بعد از ارض اقدس سکنی و بعد از
 دحق طلبی مشغول شد تا در سال ۸۶۱ که مرض طاعون از قسطنطنیه اسلام بول
 عراق عرب سرایت نموده تمامی آنحد و در آن گرفت و خلقی امبوه که عدد آنها
 را خدا بی اندوس بان مرض گذشتند در بغداد که اعظم بلدان عراق
 عربست و در اول بنفاد میرا کس بمردند و در روز دوم و سوم از حساب
 در گذشت عبات عالیات که مشون با فاضل و علما بودند همه آنها در گذشتند
 مگر معدودی که فرار کردند یا در اجل آنها تا خیری بود سید محمد سید زینا که از
 ادبای روزگار بود تاریخ آنرا الطاعون عظیم دید و چون امتداد بهم رسانید
 که در آن بلبل شد الطاعون عظیم فرمود آن بلیه تا بصره و بوشهر سرایت

کرده سکه بلا و مشهوره و دیهات و احشام با دین نشین آن نواح همه
 بروند و من در آن وقت بشوشر بودم مردمی که از بصره و عراق غرب
 فرار کرده بودند و بشوشر آمدند و آن مرض چهار فرسخی شصت
 رسید مردم بهم برآمدند و فرغ اکبر ریاضت حکام و اعیان اندیزی که بخاطر
 رسید و الحق درست نشین و با تقدیر موافق افتاد و در از مای شهر رسیدند
 و بمر است قیام نمودند و نگذاشتند که احدی از طاعونیان تا دو ماه داخل شهر
 شود و آذوقه و مایحتاج بجهت آنها بصحرای که بودند میفرستادند برندگان غلظت
 را در آن قرب بصحرای نخته بر میگشتند که آنها مخلوط نمی شدند حق تعالی
 محافظت نمود که بان شرز رسیدید عالمقام در آن بلیه پامی شکیبانی
 افتاد و از جوار رسید الشهدا جدا شد بسیاری از منسوبان و متعلقان او
 گذشتند و او را حق تعالی محافظت نمود و آن بلیه بکلی مرتفع گردید از فوت
 افاضل و احباب و تنهایی بسوار و مکرر و طول بود بغرم شیراز برآمده
 بصره و بوشهر و در بوشهر خدی توقف کرد و باز با شتیاق و حصول بقیات
 بصره برگشت که سانحه محمد کریم خان نندبارومی واقع شد و او در بصره گرفتار
 گردید که مجال برآمدن نیافت بجل آن قضیه آنکه پاشای بغداد باز و آرد
 سکه عدیات از جماعت قزلباشان بدستور کی را پیش نهاد نمود و دجوه

کرافت بسیاری از آنها و از قلیس مریدی که از طاعون باقی مانده بودند
 معذور و میسرود پنجمین تارث موتی طاعونی مردم از رفتن آنها
 او بدربار شاهی عرض نمودند او حیدرقلیخان زنگنه زد که از غلام را درگاه
 صفویه و از امرای عالیقدر ایران احوال اعظم آن سلسله بر متبعان پیر
 پوشیده نیست خان عالیجاه سلاله آن دومان بود جهانزیده و آفاق
 گردیده معلوم شد اوله مربوط و بدانتن اکثری زلفات و اسنیکان خان
 معروف و طلاقت نسائی شجیب داشت بغداد فرستاده بنصایح و پذیر
 پاشا را از آن حرکات منع نمود او در جواب عریضه متضمن بنحان بنفروغ
 نگاشته خان الاجا در اخصت انصرفت داد و بهمان ظلم و بیداد زیاده
 از سابق اصرار نمود در مشهد کائین جمعی اگر قمار ساخته خوب بسیاری
 زد که یکی از آنها بر دایچه که حضور شاهی رسید بمقرار گشته محمدصادق خان
 زند برادر خود را و نظر علیخان شد که یکی از بی اعام او بود و هر دو در لشکر
 کشتی و سپیدی شهره آفاق بودند با لشکری انجم شتر شیر بصره و بغداد
 نامزد نمود محمدصادق خان از شوش شتر عبور نموده بصره رفت و آن شهر را
 بمیان گرفت و در آنوقت مسلم بصره سلیمان آغای رومی بود که در میان
 آنها مشیاعت و راهی شهرتی داشت او بسباب حصار آماوه شتر است

شهر قیام نمود فوج قزلباشش اطراف آن نواح را لنگه کوب هم ستوران گمین
 نمودند و سلیمان آغا در آن کار پای ثبات بیفته رسید عالی مقام از جمله
 محصورین و اعظم را با او سودتی تمام بود با جمله ایام محاصره چهارده
 کشید و کار محصورین از زبوسنه حال و قحط غله و ماکولات بجائی رسید
 که بخوردن حیوانات غیر ماکوله مانند سگ و گربه شروع نمودند و خلقی ^{بیشمار}
 تلف شدند و میان از در استیمان در آمده سید عالی مقام را بجهت تشییع
 مبانی مصالحه و سپردن شهر و قلعه نزد سردار فرستادند او نتوان
 مناسب بسردار گفته در ظهر کلام الله و شیعۀ متضمن عدم تعرض بجان
 ناموس قاطبۀ سکنه بصره از او گرفته سلیمان آغا و سرداران روسپرد
 روز دیگر فوج قزلباش بشهر در آمده عجزه از آن شکنجه و صنیق بر آمدند
 رؤس منابر و کله استقامت مساجد بخطبه اشاعشری و اذان جعفری و جوه و تان
 نام نامی و القاب کرامی شاهی زریب زینت یافت سردار زر بسیاری
 از مردم حاصل نموده سلیمان آغا و جمعی از اعیان بصره را از مسلمان
 و فرنگی و یهودی و ارمنی بیورغمال با پسر خود علی نفعی خان روانه شیراز
 نمود اخوی میرور مکتوبه بمن در شوشتر نوشت و به نیکو کاری نسبت
 با سیرا امر فرمود روزی که وارد شوشتر شدند سلیمان آغا را باد و کشتن از

از مخصوصان او یکی از منازک جاوادم و بد بختی و غمخواری او پروردا ختم
 ویرا مردی با تمکین و صاحب رای متین و مغرور بلندیا فتم در آن روز
 با اینکه من از برایت حال بنا شیرت کواکب و احکام نجومی بسبب اعتقاد
 استخراج و تحصیل آن جدی مو فورداشتم و در آن مستغرق بودم سیدنا
 آقا از مستقبل احوال خود التماس نمود موافق قوانین نجومی آنچه بنام
 نوشته با و دادم از آن جمله بد رسیدن بیاید وزارت بغداد که مطابق
 اتفاق افتاد بعد از چند روزی رو نور و شیراز و از حضور شاه ای عزیز
 یافت و بعد از سپری شدن عهد آن پادشاه و سلیمان آغا با استعداد
 و حسن انشاء که وارد با عالی و ادنی بقدرت می و مواسات معاشرت
 از شیراز بسلامت برآمد و وزارت بغداد رسید و سلیمان پادشاه
 کرد و بدو سالهاست که در آن نواح قرون قریباست ساکنی که با ساکنه
 عتبات از غریب و بومی و زوار و مردین قریباش دارد از غریب زکا
 است بعدل و داد موصوف و غمخواری رعایا و برابا معروفست باین سبب
 عهد او بغداد و آن نواح بغایت سمور و از هر جا مردم در آن دیار شتابند
 و سکونت نمایند احمد خان خوبی که سبک از حکام آذربایجان و از اختیار زمان
 بود میرزا محمد رفیع ولد میرزا محمد شفیع مستوفی الممالک را که از افاضل و زکا

بزرگوار رفیع و مستوفی

سترن رای

روزگار و ارکان آنند یارب بود با وجهی معتد به بسامره و ترمین را آورد و سینه
 که من از حجاوران استتانه کاظمین بودم فرستاد که آن روضه علیا
 و سردابی را که در آن غیبت کبری واقع شده است بوضع آستانه نجف
 اشرفه از اربسانه نیککارکنان و معماران زیروست از ایران با او
 زیاده شایسته است گرفته عمل شروع بکار نمودند و در بنیاد آن عالی بنا
 سه روزی که در آن وقت بود که گشته بود و فلما بر شد مورخ تاریخ اربعانه
 و اربعین که تا آن زمان چوب آهن و گیسو که بر آنها پیچیده بود بحال خود قرار
 بودند از قران نماز مردم را محال شد که این درمیت نیستند مگر از خلفا
 سابقین و غیره استند که از اسخای بیرون آوردند و بنجانهای خلفا و فن نمایند
 قضایه را فتنه آن بخدا و شورش نمود و نیکو بآن آن بلد را که فواج
 یاوشان بود و سوسه خوردند و همگی بیست و جموعی غوغای عظیم بر پا کردند
 و از این طرف نیز برمدار میان میزرای معظم بقدر چهار صد پانصد کس مستعد
 حرب و پیکه گشتند بسزای آنها را مانع آمد و صورت واقعه را با دشا اطلاع
 داد آن دانشمند با تدبیر و رای مجلسی شجون با فندیان و قضات علما
 و ارباب مناصب عامه آراسته داشته از آنها استفسار نمود که این
 روضه مبارکه و سرداب چگونه بنامین به این محل غیبت صاحب

الامر کشته است آنچه از احادیث و سایر بر شما معلوم است بر است گفتار
 بیان نمایند آنها بعضی رسانیدند که این رونده منور و خانه است علی النقی
 و ملک او بوده است که باریت یا به بیع با او منسبت نقل شده یا پادشاه خود بخواب
 آنها سب ورت نمود و گفت هرگاه این مقدمه را مسلم داشته باشیم هر کس که درین
 خانه داخل شده باشد غاصب استقلب خواهد بود و امر و عجم را که حقیقه
 صاحب این خانه اند قوتی تمام است اگر غاصب را بیرون نمایند
 عجب نیست و مقام دست بر آوردن بتعرض نه و بقزلباشیه اشارت نمود
 که شما عقید و کسی را جای دم زدن نیست آنچه خواستند کردند و آن عالی
 بنا را با تمام رسانیدند و من در آن مکان تبرک با میرزا سابق الاقا
 صحتهای طولانی داشته ام از افاضل اعلام و اکابر عالمی مقام بود در
 فنون علمیه خصوص و معقولات و شکایه عالمی داشت و در خدا شناسی
 و درویشی با اینکه در دنیا صاحب جاه خطیر بود شبه و نظیر نداشت
 در اینجا فوئتش مسموع شد مجلا بر او بر سر و بعد از وقوع این سوانح ^{عود} او
 بروضات عرش درجات نمود و اخراج قزلباش آن نواح را فرود گرفته بود
 و امر بغداد یکسوزن شده بود و سردار نیز اجازت نمیداد و در بصره ماندن
 نیز بر او بعایت و شمار اینور چه از قزلباش و از اولان عجم حرکت جاها نه چند

که طریق آنهاست بطور رسید که منافی را می بودند و طرفه تر این است که
 رو میان او را محرک سردار و متشایحکات میدانتند از جمله وزیر فرمان
 سردار با نهادم بقعه و عمارتی که بر قبر زیر که از عشره و مشره و در چهار فرسخی بصره
 واقع است صادر شد که تمامی بنسبه و عمارات آنرا خراب و قبر را شکافند و
 بجزقیهای دیگر نیز عمل آوردند آن الاجاب بخدش شرافت و باو گفت
 که این حرکت در مال حال عجم و در لباس بیعت مضر و سخت نازیب است و سعیها
 نمود تا او را از این حرکت باز داشت خدمات شرعی بخدش مرجوع بودند اما
 او نظر بر کمال مال اندیشی تجاشی داشت و مرکب نمیکشت که درین اثنا
 محمد کریم خان در شیراز در گذشت و محمد صادق خان سردار سبب اعیان سلطنت
 در بر آیدین از بصره شتاب نمود و بجلت روانه شدن بزرگوار نظر بحرکات و لباس
 نسبت برومی نادن بصره و در قن غیبات را صلاح ندانست روانه بندر بوشهر
 گردید و در آنجا بود که سلیمان پاشا در بغداد استیلا یافت پاشا که قدر شناس
 افاضل و مردان کار آمد بود و مکتوبی بکمال ملاحظت با نوشت با امرای عثمانی که
 بصره و بغداد بودند فرماد که همگی مراسلات مخلصانه بخدش نوشتند و
 تکلیف آمدن بعبات نمودند بعد از رسیدن آن مکاتبات در از شو شرطب
 داشته و در آنجا گذاشت و خود روانه بغداد شد تا باقی مراد بصره

آمد و او روانه عتبات گردید و دو سال در آنجا فیضیاب بود و خود بصیر
 نمود شوق وصول بو شاق لوفه اجداد گرام او را گریبان گیر شده روانه شوشتر
 گردید چند ماهی در آنجا مانده باز بصیره آمد و مرا بجداد و استاد و فرزند که اگر
 بتوانی با مردم کمتر آمیزش کن که پاشا از ورود تو بجداد مطلع نشود تا اسود
 روزگار بنامی و این امر ممکن نشد بسبب بعضی خانات که در شوشتر نسبت به
 پاشا بعمل آمده و بعضی احکام نجومی که اتفاقاً درست نشان شده بودند پاشا
 باندن من در بغداد اصرار داشت و برادر میرور را ضعیف نمیشد و مرا نیز بدون
 تردد می مکروه بود چه قطع نظر از مبایعت و عدم مجانست فاضل و دانشمند
 در آن فرقه بجایت نادر و سرمایه فاضل و اعلام آنها که با فدیایان شتهها
 دارند و بکمال مرتبه در میان آنها با عزازند منحصرت مسائل فقه حنفی و پاره
 از فنون ادب دیگر از سایر علوم بی بهره اند بهر حال دو سه سال در آنجا
 بودم پاشا و اعیان آن دیار ملاحظت نمودند حاجی خضر حلی که یکی از اعیان
 پاشائی و امامی مذہب بود شبها نزد من آمدی و بعضی مسائل فقهی نجومی را
 خواندی بعد از دو سه سال که در بغداد منقضی شد مرا بصیره طلب شد موده
 در خدمتش بمباخته و مذاکره فقه و حدیث مشغول بودم شوق سیاحت
 داد اک خدمت فاضل هر دو یا گریبان گیر شده عزم این مملکت نمودم

آن والا جاه که از اراده من مطلع شده ملامت نمود و فرمود آن را بید
لا یکذب بله من این معاطله را کردم و زیان کردم و پاره از رشتیهایی
اوضاع و اطوار این کشور را بر شمرد و تکلیف رفتن بایران را بروم نمود نصیحت
اوسو دمنند نشد و بایندیار آوردم و از آن وقت تا امر وز از آلام و مکاره و تهاجم
و بیخبرانی و صرف اوقات ببطالت و برایگان با و دادن عمر گرانمایه معاشرت
قومی فرومایه رسید من آنچه رسید خود بعد از روانگی من بسبب انس و فساد
شفقتی که بمن داشت از جدائی و بیگسی اورا در مزاج وحشتی مستولی شده نبی
مؤمن عارض ذات مبارکش کرد و در سال اولی که وارد کلکته شدم
مکتوبی از و رسید که در عنوان آن این بیت نوشته بود ریزم زمره
کوکب پیام رخت شبها تا یک شبی ارم با این همه کوکبها و فقرات
و عباراتی چند متضمن وحشت و بیگسی در آن مرقوم بود که دل الفت شربت
را بقرار گردانید تصمیم غم نمودم که در موسم دیگر بخدمت شتابم چند
ماهی بموسم دریا باقی بود که مکتوب یکی از دوستان رسید و در آن مرقوم
بود که آن بزرگوار بتقریب بعض بیماریها روانه شو شتر کردید که بمعالجه
پردازد و شاید که بموانست بنی اعمام آن وحشت طبیعت بانس و جمعیت
کراید و راهبواز که نیمه راه است مرض ذات الجنب اضافه امراض دیگر گشته

در ماه جمادی الاولی سنه ۱۲۰۲ اربع و اتمین بعد الالف بلا اعلی بال کتاد
 و نغ حرمان بر دل افاضل و اتقیا گذاشت و حسب الوصیت بحاجرت
 مد فون کردید حشر و قنبر مع الشهداء اولاد او سید محمد علی که در جوانی
 بلا عقب در گذشت و سید محمد حسین حقوق تربیت و تعلیم آن برادر از آن
 بیشتر است که باین وجه کنجایش آن نماید هرگز در تربیت و نیکوکاری نیست
 بمن در حضور یا غیبت هر جا که بودم بقصود راضی نشد **اللهم استکنه**
فی قنار ادیس الجنات میر محمد حسین صفهانی الاصل که احوال او
 در ذیل احوال خاکساری آید به تغزیه پرسی آمده رباعی در تاریخ گفت بود
 بمن داد و فاتحه خوانده تسلی نمود یک بیت آن این است چون دل میساز
 رفته ز سال تاریخ در دل آمد علیهم رضوان الله ^{۱۲۰۲} تمهید در این
 تاریخ دل است سلمه الله ذوالنور الازهر سید محمد جعفر بن السید طالب
 سلمه الله از عباد و پارسیان و زکار و در حسن خلق و بهمت فطری نادره
 او وار و بخیر خواهی عباد از اعالی و ادانی معروف و وجهتمش با نجاح
 مطالب سائیلین مصروف بود در آداب مجلس و رکنین صحبتی سلیقه اش
 کمال رسائی و در وجود و ایثار ذاتی تاریخ افسانه حاتم طائی است
 فیاض متعال خلقی با و کرامت کرده است که با وجود بی بضاعتی هرگز

سید جعفر بن سید
 طالب

و استعداد ذاتی که داشتند از اقصی بلاد عالم بهره یار که از فضلا نامی و
 از علمائشان یافتندی اورا نزد خود طلب فرموده با کرام و اغراض و خدمت
 گذاری و آنقدر میکوشیدند که متحمل منافع و مضررات این کشور گشته
 سکونت یمنمود مانند سید عالی شان سید محمد نجفی و سید الافاضل سید نظام الدین
 احمد و ولدش سید علیجان و وی خلف سلسله استاد البشر امیر غیاث الدین
 منصور شیرازی است و احوال اعلام اینچنانند ان چون صدر الحکما امیر صدر
 الدین محمد دشتکی شیرازی و سید مبارک شاه و میر جمال الدین محدث و
 غیر هم برابر باب بصایر پوشید و نسبت به تکلیف پادشاه و معدلت پناه شاه
 عبداللہ که در اکثری از علوم صاحب دستگاہ بود اول سید نظام الدین
 احمد و اردو حیدرآباد و بسهل فاضله سید علیجان نیز ارتحال و مدتی با کرام
 و اجلاال گذرانیدند یکی از پیر و کیان سلطنت را بان عالیجناب منسوب و مناسبت
 شرعی را بنیابتش منقوض داشتند و آلات و اسباب تجمل بخت او سرد انجام
 نمودند که محاسب و هم از اصدای آن معترف بقصورت و با نهمه تجمل و احترام
 بعد از چندی کرامت تمام از رکعت در آن مقام بنحاطر او راه یافتند قطع
 علائق از آن دیار کرده عود بحرمین شریفین نمود و بدست خود و سخا بطرف
 قبیلہ و اعموام تہی دست گشته بقصد زیارت مشہد غروی و ائمہ عراق

سید علیجان مجازی
 شیرازی

و با شتیاق وصول با و طمان اجداد اطهار با کاروان حاج ایران نجف اشرف
 آمد و بعد از حصول سعادت زیارت بصوبه اراک السلطه صفهان نهضت
 نمود و از شاه سلیمان صفوی انعام یافت ایزده تفویض منصب صدارت باد
 داشتند و نوزارت اعظم تر نوید داده بودند اشخاصی که در پاریس و منصب
 بودند و سیلها را نگهتند تا پادشاه را از آن اراکه باز داشتند علومت آن
 بزرگوار نیز از معالجه دنیا طلبان سرباز زده شیراز به قندهار عزت کرد و باید
 جهلتی در بهانها بجوای رحمت الهی رفت و در جوار اجداد خود مدفون گردید روح
 روح سید عالم تمام فاضلی جامع و در علوم ادبیه یکا ندر روزگار بود شهر و
 اعوام منتقصی شد که چون اشاعری در عرب بظهور نیامده از آثارش علم
 بدایع رقم اوست در مدح سعد بن محمد شریف که ولقد حسن واجاد شعر
 ألقى العَصَا ففقد انتهى القصد هي مكة و شريفها سعدا شري
 مبوطر صحيفه کامله دارد که فضیلت و حسن بلاغت او گواه است انتهى و اکنون
 از طغیان تعدی و نیزان ظلم عاظم آن شهر نگر آن مملکت بالمره خراب
 و ویران و سکنه آن متفرق و پرتشان و قلبی را که طاقت حرکت نیست بیلا
 قجا و غلامتلا میباشند و باین سبب اوضاع ریاست در هم و تواریخ فرمان
 فرمانی نا عظم و بی تمیزی و جهالت بر طبع قابل سکینه منطبق و مرسم است

در مجلس این کشور ہر جا کہ رسیدم و بیدادہ انصاف با وضع آنها نگریستم
 خاصہ درین شہر فرماندہان و رؤسا را قطع نظر از جا ہے کہ دارند فرومایہ
 از اکثری از رعایا و زیر دستان یافتہم با اینکه اقرب بلاد لکھنؤ و ستانست
 بخط استوا و باین علت میباید در آب و ہوا بی نظیر باشد بسبب کثرت خرابیاد
 اما کن غیر مسکو نہ آنہم تبدیل یافتہ روایت ہوا می آن از بلاد دیگر بیشتر است با جملہ
 سید و الامقام سید ابوالقاسم را بعد از آنکہ چہار پنج سال از عمر برآمد والد بزرگوار شہر
 بخت تعلیم مباد سے اورا بسید جواد بن سید عبداللہ کہ ذکر او گذشت سپردہ
 از او مقدمات فرا گرفت انگاہ از فرط اشتفاق خود بتعلیم و تربیت او پرداخت
 و بغیض انقاس قرین عالیجناب در عربیت بدرجہ قلیا ارتقا یافت انچہ را
 ہذا والد اخذ مسیکر و با دیگران مذاکرہ می نمود بسن رشد کہ رسید رؤسا
 و اعظام او را تکلیف خدمات و مناصب شرعیہ نمودند و صدارت را با و مفوض
 داشتند و همچنان بمباحثہ علوم مستغرق بود و بغایت نیکو منظر و خوش
 و گاہ گاہ ہے صرف اوقات بانشاء شعر فارسی و انشائی فرمود
 از حوادث زمانہ و نوادر اتفاقات. آنکہ دران ایام کہ جو شس جوانی و بہار عمر
 و زندگانی بود جذبہ محسن ماہ سیمائی و شیوہ دلربا شمایلی کہ دل از دست
 دادگان و خاک نشینان آن سرگومی از چند و چون بیرون بودند و باغ

اور اشیفۂ ساخت و از دل بقرارش فتنہ و آشوبے برخواست عندلیب
 دل شوریدہ ہش گلبانگ بلند این نغمہ سراسرین گرفت بیت مادرین محمود
 سر بخانہ نہادیم؛ اوقات دعا در رہ جانانہ نہادیم؛ و طرفہ ترا نیست کہ اونیز
 دل از دست دادہ آشفۂ و والہ بود زاویشینان کاخ و ما غش را طرفہ شورے
 در افتادہ بزبان حال مقال این بیت می سرود بیت فاش میگویم و از
 گفتہ خود و لشادم؛ بندہ عشقم و از ہر دو جان آزادم؛ از در سر و مباحثہ
 نکل و بشعر و شاعری رغبت فرزونی نمود و صرف فکرش بدستی و سنجیدگی استغناء
 بود و اشعار عاشقانہ بسیار می انشاء فرمود و الموح آن اشعار را در دی و اثری
 دیگر بہ بغایت ستائہ گفتہ شدہ اند پس از ان حادثہ بانکہ فرصتی اورا بہ بار
 صعب عارض شدہ بعد از دوستہ ماہ حق تعالی از ان مرض شگافی الجملہ بخشیدہ
 باز بتعلیم و تعلم پرداخت سیکے از اطبا جاہل بحجت تقویت و رفع نقاہت معجون
 خبث الحدید با و خوراندہ بیماری صعب تر و بفساد خون منجر گردید و ہسم
 در ان اوقات والد علامہ ہش بلا اعلیٰ منزل گزید و از انروز تا حال طویل
 در بخور و بہرہ او از دولت و جاہ منحصر بہت با نجاج مطالب سائلین و
 قضا حوائج مومنین ہرگز کسے چین بچین اوندیدہ و از در گاہ ہش
 سائلے محروم برنگردیدہ در انشابے فارسے بطرز ہندوستان کجماں

بحال و در صفائی طبیعت و صفائی طوبیت بی‌مال است بعد از وفات والدش دوست
 کمال و گیرایم فی الجمله آن سررشته‌ها منسوق و منتظم و کسب فضائل صورت و معنوی
 بر طبع نقادش منقوش و مرثم بود باغوا سے امر سے جاہل با پدر مہام
 دیوانہ گذار شہ بخوی کہ خاصیت جوانان است کم کم مزاج با نظرف مایل گردید
 و با استعداد ذاتی که داشت و در ہر فن کہ ہمت می گذاشت ملکہ بیشتر روز بروز
 مرتبہ امارت و برتر سے فزونی گرفت و ساز و نیا دایم سے رسا تر افتاد
 تا اینکه بحسن خدمات سرآمد امر سے عظام و مرجع انام از خواص و عوام رسید
 بزم بزرگے و شوکت و از مقربان خاص بندگان عالی نظام الملک بہاد
 اصحت چاہ ثانی نے نظام علیخان فرمان فرما سے این مملکت گردید سب
 فقر و اساس فضیلت را کہ از سالہا و چہ ہ بود بر چید و بصحبت روسا
 و اعظم گردید آنغزت و جاہ نخستین نماند و باور رسید آنچه رسید و حق این است
 کہ مفصل و قایمی کہ بعد از والد بزرگوارش گذار شہ اند اصلاً قابل تعرض و
 ذکر نیست چه در ذکر آن سوانح بیخواست بعض قبایح امری شناعث آثار
 ایند یا بقلم سے آید و مقتضی طبع و مرغوب وقت نیست اما از ذکر شہ بصحبت
 ارتباط کلامی لایب و ناچار است تا کلام را صورت اجمالی بہر سد و ناظران را
 انتظار سے نماند پوشیدہ نخواہد بود کہ در این جزو زمان مملکت

دکن چهار قسمت مختلف فیما بین چهار رئیس مقتدر انقسم دارد و جماعت
 انگریزیه که بحسن معاشرت و شجاعت و نیکوئی تدبیر بیشتری از ان سرزمین با
 بتصرف در آورده اند و در حصه خود فرمان فرما و آنقدر ملک هم بجایت معمو
 و آباد است دیگر مرهت که رایان هند و جماعت بت پرستانند باز و حام و
 کثرت و زیادتی عدت حصه آنها بیشتر از دیگران و کثرت از انگریزان است و بظلم
 و بیداد چندان جبری نمیند و در آبادی و ویرانی ممالک آنها حالت ثالثه دارد
 دیگر بندگان عالی نواب نظام علیخان بهادر است اگر چه در جوانیها مشار
 کارهای سترک و بهمه این فرق غالب بود و سه مرتبه با قوم بدسکال مرتبه
 مصاف داده خلقی انبوه از آنها عرضه تیغ تیز کرد و انبوه پونه را که مقری است
 آنهاست تصرف نموده اکثری از معابد آنها را آتش زد و باز بالتماس و قبول
 پیشکش مقتضای مروت با آنها نمود ولیکن از دست سال است که بسبب
 کبر سن و شکستگی از مملکت داری عاجز و کار با امرای بری و تدبیر است
 مملکت خراب و ویران و رعایا متفرق و بیامان چهار پنج سال قبل ازین میان
 این سرکار و مرهت بوجه بسیاری اسباب وحشت آماده کشته امر بخاصمه
 انجامید بر معظم بالمشافه و بعراض نیازی بخضور بندگان عالی عرضه داشت
 که این قوم بد نهاد و عدت و کثرت اضغاف مضاعف افواج سرکار و با آنها

مصاف دادن با زوید خرم و احتیاط دورو خاک افشانیدن بخاندان
 زبوزست چون اکثری از امرای باغراضی که خود داشتند درین کار متفق بودند
 کسی از سخن نشنید و اگر شنید نفهمید و در چهارده منزلی حیدرآباد با هم متفق
 نمودند و اوج این سرکار تاب صدمه حملات آنها را نیاورد و پایشان ا
 پیش رفت و بعضی از امرای عظام زنده دستگیر شدند و آنها نیز مقتضای
 اصفاف بتعاقب نبرد اختیار و سوار و عظام همه سرخجالت در پیش راه حیدر
 آباد پیش گرفتند و برای میرعظم تحسین و آفرین کردند و دیگر پسر سلطان
 حیدر یکی از زمین داران دکن که حیدر بغداد از بعضی اجهای کهنه دولت
 ملک و متاع گرفت و خود استقلاله بدون سازعی فرات و ابود و آنها را
 بتدریج ناچیز کرد و ایند سرحدات ممالک اربعه بهم وصل و روسا با یکدیگر بنا
 فخانه ممالک و داشتند بعد از آنکه ریاست این سرکار بسبب اندر اس ضعیف گردید
 سرشته که بیشتر ممالک هند و ستان را از مقوله و الحار الحنب اندی باین مطلب
 برده همواره دست تظاول دراز و بیشتر آن نواح را با سخت و تاز لگد کوب
 حوادث داشتند عیایا وزیر دستان را چشم بر امر ابود که تدبیری اندیشند
 امرای اسایش طلب در عرصه خالی بلاف و کراف خاطر محره در آنجه میدشتند
 و امری از آنها تمشی نمیشد پسر سلطان که غلبه مرهه و ضعف این سرکار را

از این ترطیح دامن گیر شده بامر بسته نوع سازشی نمود و زو بسیر حداتی که متصل
 ملک او بودند از جا برآمده همه را تاخت و تاراج نمود و سالها بدین منوال گذشت
 و احدی متوجه دفع فتنه او نگردید آسایش و آرام از سپاهی و رعایا گرانه
 گرفته هر کس بفرکار خود بود کارکنان این سرکار را بنحاطر رسید که با جماعت
 انگلیسی که مردمانی پر زور و بد رستی عهد و پیمان مشهور اند دوستی و موافقی
 بهم رسانند که در اوقات اضطراب کار آیند بمعنی آبا نه اظهار نمودند آنها که
 مردم این کشور را نیکو شناخته بودند اما و انکار و قبول این مطلب منوط باین شرط
 داشتند که شخصی از این سرکار و دشمنان کار از زوده در میان نباشد که مصلحت
 وقت امور دولتی را با انصرام رساند و طرفین از گفته او تجاوز نمایند و نکته
 این مهم مهم و سالیان میر معظم هستند حاکم بودند که در انگشت تدبیر عقده کشان
 این امر خطیر کرد و او نیز قبول نموده از جانب بندهگان عالی شوکت و جنتی سگرف
 سفارت روانه کلکتہ گردید سران سرگردگان مرهم استقبال بعمل آورده
 با جلال و اکرام او کوشیدند و تا در اینجا بود از لوازم ضیافت و مهمانداری نمود
 بدیوئی و خدمتگذاری دقیقه فرو گذاشت نکردند و بخوی که خاطر خواه این
 سرکار بود آنها را رضا نمود و من هم در آن بلده مانده دار و شده بودم که
 کوکبه جلال او رسید و سه روز در استعلام احوال من بود آخر بگایانی که بودم پی

برده طلب داشتند اشفاق برادران بسیار فرمودند تا در آن شهر بود بیشتر
 اوقات را بنجدش بودم و تا حال که در هند تیر در روزی گرفتارم لطف آنکه
 داری کرده برخی که از نا بهنجاری او ضلع این دیار بدل و جراحی که بجز میرسد
 بهرام مرا هم بالتیام آن میکوشد پس از کلکته بحیدرآباد معاودت و در
 جلدوی این خدمت نمایان بعطای صله و انعام از قبیل ضیاع و عقار
 و بختاب میر عالم بهادر سرافرازی یافت و مدت دو اردو چهارده سال که هر
 سوال و جواب انگلیسیه منوط برای او بود از اینجاست که بتقدیم رسانید
 و باین سبب ابواب تعدی مرسته بالمرسد و کردید اما تیسو سلطان لغز
 و پنداری که داشت و او را با انگلیسیه عداوتی قلبی بود از مشاهده اینحال متعجب
 گشته بامر دوسر کارانه در ستر و آویند در آمده مگر بهر دوسر حدات از او فراتر
 بظهور میرسید و باین هم گفتا کرده با جماعت فرانس که به پیمان شکنی و بد
 عهدی شهره آفاق و در بی انتظامی یاست در کل جهان طاق اند و عداوت
 فطری با انگلیسیه دارند سازش و رفت و آمد سفر را از آغاز نهاد و آنها را تسخیر
 مالک هندوستان که فی الحقیقه تصاحب قاده است ترغیب نمود این معنی
 را که مایه شر و فساد است و بخر خانه خرابی و سعک دماء مسلمانان و عباد
 میشد غیرت بنندگان عالی و انگلیسیه متحمل نشده چند کس را سفارت نزد او فرستاد

سبب خطاب میر عالم

مخارج انگلیسیه و نظام
 علیخان باقیو سلطان

و بصایح مشفقانه از کردار نامهربانوی که داشت منع نمودند سخن در گرفت
 و جواب را حواله بر زبان سیف فسان نمود و شکر می بگران بسیر کردی لار و کین
 والس از انگلیسیه و از این سرکار بسیر کردی نواب سکندر جاه بهادر ولد آ
 بندگان عالی و میر معظم تنیه او معین شد و نیز بالشکری که داشت استقبال
 نموده دوسه بار مصاحف داد و منبر هم کردید ا فوج قاهره ماده فرسخی سر
 رنگ پتن که مقرر بایست است رسیده بجای صره بر و انقضا تکیه وار در پهن
 در آمده هستند عای صلح نمود سردار انگلیسیه مقتضای مردی و مروست
 بگرفتند و کرد و در روپیه نقد و انشراح بعضی ممالک که بسیر حدات مملکت
 متصل بودند از یاد قبول صلح نمودند و کس از پسران او را بطریق پور عمال
 بصیانتن آورده مشروط بر اینکه بعد از ادای وجهه صلح و سپردن ممالک
 فخر عهده بکارکنان و عمال و تعیین آنها را روانه نمایند و چنان شد بعد از آن
 فتح نمایان که بچیدر آباد وارد شده اند تصور شد که عالی اسوار یافته راتق و
 جاتق همات بودند و سال قبل ازین در ساله باز عیو سلطان مقتضای
 فساد درون شکستن عهد و پیمان که او را ملکه بود شروع نمود مکتوبی که میر
 معظم از جانب این سرکار با نوشته متضمن باز آمدن از قبایح اطوار و نا
 بهنجاری کردار و از تسایح سوئی که از پیمان شکنی مترتب میشوند کار نامیر است

عدیم الشعوری که بر نگارند او متسنبه میشود اما او متاثر نشده و امر ارتقا
 مجدد السکری انجم خسر ازین سر کار بر کردگی بمعظم و از انگلیسه بر او تا
 آوردند او مجال اقامت نمودند و محصور کردید افواج قاهره بمجا^{انقلعه}
 رفیع بنیان که در رفت با سپهر برین دعوی همسری داشت پرداختند ^{انگلیسه}
 که در فتح قلاع بدیضا دارند ضرب توپ آتشبار و خمپاره های صاعقه کردار
 رخنه در بنیان هستی محصوران انداخته یکی از بروج آن قلعه را با زمین هموار
 نمودند جمعی از مردان کار و قوچی از تفنگچیان آتشبار بر بروج برآمده در اصل
 قلعه و شهر خنک در پوست تیپو سلطان خود مردانه وارد ریای آتش غوطه
 گردیده روی مگردانید تا بحکم قضا کولی بمقتل او رسیده در غلظت و سرسپای
 لحاج نهاد لشکران دست بغارت برده بقیه السیف را امان دادند سردا
 انگلیسه اولاد تیپو سلطان را مطمئن خاطر ساخته نوید عدم تعرض کان و ناموس
 داد و آنها را با متعلقان منسوبان یکی از قلاع فرعیاتین محبوس داشتند
 و بصلاح وقت که رعایا سر شوکش نیارند یکی از اولاد در اجهای سابق را
 که بقید تیپو سلطان بودند از مجلس بر آورده بمسند فرمان فرمائی که زیاد
 از اسمی بر او نیست نشانیدند و از خود جمعی بنگاه داشتن آن مملکت معین
 نمودند از غنائیم د ملک بقدری که خواستند باین سر کار حصه دادند